

آینده

سال هشتم . شماره هشتم . آبان ماه ۱۳۶۱

دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی

سخنی در باره شاهنامه و بوستان

متن سخنانی است چاپ نشده برای
مجمعی تحقیقی
آینده

این نکته روشن است که شاهکارها را نباید و نمی توان با هم مقایسه کرد زیرا کمال هر شاهکاری در خود او و مخصوص خود اوست . مثلاً از قرنهای پیش تا امروز مردم سعی داشته اند و دارند که غزلهای سعدی و حافظ را با هم بسنجند . گروهی غزل سعدی را بر غزل حافظ ترجیح دهند و گروهی دیگر دم از برتری غزل حافظ بزنند . کار این هر دو گروه بیهوده و برخلاف ذوق سلیم است زیرا در این معنی تردیدی نیست که غزلهای سعدی و حافظ هر دو از شاهکارهای زبان فارسی بشمار میروند و هیچ شاهکاری را بر شاهکار دیگر ترجیح نمی توان داد. به بیان دیگر از سعدی ، سعدی بودن ، از حافظ ، حافظ بودن و از فردوسی نیز فردوسی بودن را باید انتظار داشت . بدین سبب کار کسانی که یک بیت غزل یا یک غزل و یا منظومه دیگری را از یک شاعر یا بیت یا غزل یا منظومه مشابهی (از حیث وزن و قافیه) از شاعری دیگر کنار هم میگذارند و با مقایسه آنها رأی بر رجحان یکی از آن دو شاعر میدهند کاری عبث و

قیاسی سطحی است - تازه اگر در این زمینه قیاس هم روا باشد لااقل باید مجموعه آثار دو گوینده را از حیث اهمیت با هم سنجید . اما ویژگی‌ها و دقایق هر شاهکاری را با ویژگی‌ها و دقائق شاهکار یا شاهکارهای دیگر میتوان سنجید و درباره آنها بررسی و داوری کرد . همین امر و همچنین جستجوی جنبه‌های اشتراک و تمایز شاهکارها از مباحث دلکش نقد ادبی است .

با توجه به این مقدمه کوتاه شاید تعجب نفرمائید از این که من شاهنامه فردوسی را که یک شاهکار حماسی است با بوستان سعدی که یک شاهکار تعلیمی و اخلاقی است موضوع گفتار خود قرار داده‌ام . بدیهی است که منظورم از این بررسی سنجش ارزش این دو اثر مهم ادبی نیست زیرا هر دو کتاب از شاهکارهای گرانبهای زبان پارسی هستند و چنانکه گفتم شاعران بزرگ را از لحاظ علو مقام و شاهکارهای آنها را از حیث شاهکار بودن با هم نمی‌توان مقایسه کرد . از این رو منظورم بحثی پیرامون مشخصات آنهاست و بس .

اینک در حدود فرصت و مهلت محدود به بررسی بعضی از وجوه اشتراک و تمایز و ویژگی‌های این دو اثر می‌پردازم :

۱ - وجوه تشابه و اشتراک

در مورد وجوه تشابه و اشتراک نخستین مطلبی که بچشم می‌خورد یکسان بودن هر دو اثر از حیث قالب کلام و بحر عروضی است . شاهنامه و بوستان هر دو در بحر متقارب (فعولن فعولن فعولن فعول) سروده شده‌اند و این تشابه فقط بدین جا ختم و متوقف میشود زیرا محتوای بوستان با محتوای شاهنامه و طرز بیان سعدی با طرز بیان فردوسی بخدی تفاوت دارد که هنگامی که شما بوستان را در بحر متقارب می‌خوانید لااقل در بادی امر بخاطر تان نمی‌گذرد که شاهنامه هم در این بحر سروده شده است .

بعبارت دیگر سعدی با هنرنمایی خود شما را چنان مشغول میکند و با طرز بیان و موضوعاتی سرگرم می‌سازد که توجه به وزن و التفات به اینکه شاهنامه هم به همین وزن است نمی‌کنید . در صورتی که مثنوی‌های کمابیش

حماسی دیگر که به بحر متقارب سروده شده‌اند (و از معروفترین آنها گشتاسب‌نامه، دقیقی و گرشاسب‌نامه، اسدی طوسی و اسکندرنامه، نظامی گنجوی و شهنشاه‌نامه، فتحعلی‌خان صیاست) شاهنامه، فردوسی چنان بر آنها سایه افکنده که ده بیت از آنها را نمی‌خوانید مگر این که از فردوسی و شاهنامه، او یاد کنید و به برتری شاهنامه بر این قبیل آثار بیندیشید.

پس از اشاره‌ای که به اشتراک وزن عروضی شاهنامه و بوستان کردم اینک در زمینه بحث از وجوه اشتراک توضیحی مبدعم درباره این که چرا وزن بوستان در حین قرائت آن کتاب وزن شاهنامه را جز به ندرت به خاطر نمی‌آورد و باصطلاح تداعی نمی‌کند. بدین منظور چند بیت از شاهنامه و چند بیت از بوستان را نقل می‌کنم.

ناگفته نماند که من این بیت‌ها را انتخاب نکرده‌ام بلکه هر دو کتاب را گشوده و شش بیت از ابیاتی که را که تصادفاً در شاهنامه و بوستان با آنها برخوردیم رونویس کرده‌ام. علت اکتفا بر شش بیت نیز این بوده که به احتمال قوی همه حضار محترم تمام یا قسمت عمده شاهنامه و بوستان را خوانده‌اند.

فردوسی در شاهنامه در داستان جنگ رستم با افراسیاب می‌فرماید:

برآمد خروشیدن گاو دم	برانگیخت آن رخس روئینه سم
یکی نعره زد شیر لشکر پنهانگاه	دمان رفت تاسوی توران سپاه
شگفتید زان کودک نارسید	چو افراسیابش بهامون بدید
بدینگونه از بند گشته رها	ز گردان بپرسید گاین اژدها
یکی گفت گاین پوردستان سام	کدام است گاین را ندانم بنام
که جنگ چون آب و چون آتش است	بود رستمش نام ویس سرکش است

سعدی در بوستان در باب ششم می‌فرماید:

خدا را ندانست و طاعت نکرد	که بر بخت و روزی قناعت نکرد
قناعت توانگر کند مرد را	خبر کن حریص جهانگرد را
سکونی بدست آور ای بی‌ثبات	که بر سنگ گردان نروید نبات
می‌رود تن از مرد رای و هشی	که او را چو می‌پروری میکشی

خردمند مردم هنرپرورند که تن‌پروران از هنر لاغرند
کسی سیرت آدمی گوش کرد که اول سگ نفس خاموش‌گرد

ملاحظه میفرمائید : با این که وزن این دو نمونه منقول از شاهنامه و بوستان یکسان است ولی طرز بیان و موضوع و حال و هوای آنها بحدی متفاوت است که انسان هنگام خواندن شاهنامه بوستان را و هنگام خواندن بوستان شاهنامه را فراموش میکند .

نکته دوم در زمینه تشابه و وجه اشتراک شاهنامه و بوستان این است که فردوسی و سعدی هر دو بزبان عصر خود سخن گفته‌اند و این مطلب و رعایت آن بسیار مهم است و توجه سعدی باین معنی نیز دلالت کامل بر هوشمندی و روان‌شناسی او میکند . فرض بفرمائید که سعدی خود را ملزم و متعهد میکرد که برای بیان مطالب ۱۵۹ حکایت بوستان در ده زمینه مختلف یعنی عدل و تدبیر و رای و احسان و عشق و مستی و شور و تواضع و رضا و قناعت و تربیت و شکر بر عافیت و توبه و راه صواب و مناجات همان زبان و شیوه بیان حماسی فردوسی و منحصرًا واژه‌های او را بکار ببرد . مسلم است که اگر چنین میکرد به مقصود خود نمیرسید و اگر هم با رنج و تکلف و زحمت چنان چیزی می‌سرود سروده او مقبول اهل زمان و آیندگان نمی‌شد . باید به این نکته اشاره کرد که پیش از سعدی نظامی هم کوشیده است که در اسکندرنامه تاحدی به زبان زمان که با زبان فردوسی متفاوت است سخن بگوید ولی بجهت دیگر توفیقی نظیر توفیق فردوسی و سعدی بدست نیاورده است . اگر بخواهم بذکر همه آن جهات بپردازم سخن به درازا میشد ولی اجمالاً بیکی از آن جهات اشاره میکنم و میگویم نظامی در اسکندرنامه غالباً " لحن حماسی را با لحن غنائی درهم آمیخته است . مخصوصاً در جاهائی که در مقدمه هر بخش از داستان دوسه بیت خطاب به " ساقی " یا " مغنی " گنجانده و معجونی از ابیات رزمی و بزمی پدید آورده است (۱)

گو اینکه همان ابیات مربوط به ساقی و مغنی در اسکندرنامه نظامی از این جهت که الهام‌بخش حافظ در سرودن یکی از شاهکارش یعنی " ساقی‌نامه "

معروف بوده است ارزش خاصی دارند .

شاید گفته شود که فردوسی هم در حماسه ملی داستان‌های غنائی متعدد از قبیل داستان زال و رودابه و رستم و ته‌مینه و سیاوش و سودابه و بیژن و منیژه و غیره گنجانده است . این سخن درست است ولی نباید فراموش کرد که سراینده شاهنامه همان داستان‌های غنائی را نیز بلحن حماسی بنظم آورده و از این جهت مجموع شاهکارش حماسه‌ای یکدست و یکنواخت است . با این وصف اسکندرنامه نظامی درجای خود اثر گرانبهائی است ولی از لحاظ جنبه حماسی تاب رقابت با شاهنامه فردوسی را ندارد .

سومین نکته درباره وجه اشتراک فردوسی و سعدی این است که هر دو گوینده بزرگ و هر کدام بنوعی زبان فارسی را زنده کرده و از فساد و تباهی‌های دهائی داده و در اشاعه و انتشار آن کوشیده‌اند . البته فردوسی بوسیله تنها اثرش شاهنامه و سعدی بوسیله مجموع آثارش و از آنجمله بوستان *

اما درباره سعدی باید گفت که نظم و نثر فارسی در ظرف مدتی در حدود دو قرن و نیم پس از فردوسی و بیهقی بتدریج و با صرف نظر از بعضی استثناها دچار تکلف و تصنع شده بود . افراط روزافزون در استعمال کلمات عربی و وارد کردن اصطلاحات علمی و اخبار و احادیث را در نظم و نثر می‌توان از جمله این تکلفات بشمار آورد . عده نویسندگان و شاعرانی که در این مدت باین تکلفات و افراط‌ها روی آوردند کم نیست ولی مجالسی برای نام بردن از همه آنها و آثارشان وجود ندارد . با این وصف بعنوان نمونه در زمینه شعر می‌توان از خاقانی نام برد که فاصله زمانی کمی با سعدی دارد .

البته در وسعت خیال و استادی خاقانی در وصف مناظر و ترکیب‌الفاظ

* در باب این که فردوسی با وجود ظهور گویندگانی بزرگ ، پیش از او یا معاصر او از قبیل رودکی و شهید بلخی و کسائی و عنصری و فرخی و منوچهری چگونه زبان فارسی را زنده کرده در نخستین هفته شاهنامه (در هرمزگان ، آبان ۱۳۵۶) به تفصیل در سخنرانی خود بحث کرده‌ام . از این‌رو تکرار آن مطالب را لازم نمی‌دانم .

و آفریدن معانی جدید و استعارات و کنایات و تشبیهات بکر تردیدی نیست و او یکی از شاعران بزرگ ایران است اما زبانی که او در قصاید خود بکار گرفته از ناهمواریهایی خالی نیست و گاهی بعضی از ابیات اوجهات مختلف شکل معما بخود می‌گیرد.^۲ سعدی برخلاف خاقانی و امثال او در قصاید خود چنانکه در بوستان و سایر آثارش - بزبان مردم - بزبانی که حتی امروز هم باسانی برای هر فارسی‌زبان قابل فهم است سخن گفت و ساحت شعر را از فضل‌فروشی پاک کرد .

یکی از موجباتی که در آن مدت دو قرن ونیم قصیده را گاهی بابتذال می‌کشاند مدیحه‌سرایی و خصوصاً اغراق‌های عجیب و غریب در مدیحه‌سرایی بود . سعدی ببرکت شخصیت مورد احترام خود مدیحه را در قصیده مبدل به موعظه و اندرز و راهنمایی و تشویق به عدل و پرهیزگاری کرد در بوستان نیز این شیوه را بکار بست و در آغاز آن کتاب گفت :

سرمدحت پادشاهان نبود	مرا طبع زین نوع خواهان نبود
مگر بازگویند صاحب‌دلان	ولی نظم کردم بنام فسلان
در ایام بویگرین سعد بود	که سعدی که گوی بلاغت ربود
بدوران عدلش بناز ای جهان	... سر سرفرازان و تاج مهان
که وقف است بر طفل و درویش و پیر	ندیدم چنین گنج و ملک و سریر
که نهاد بر خاطرش مرهمی	نیامد برش دردناک غمی
خدایا امیدی که دارد بر آرزو	طلبگار خیر است و امیدوار
هنوز از تواضع سرش بر زمین	کله گوشه بر آسمان برین
تواضع ز گردنفرزان نکوست	گدا گر تواضع کند خوی اوست

سعدی که در این ابیات صفات خوب پادشاه وقت را در لباس مدح نمایان میکند در یک بیت دیگر عظمت روح و شجاعت و جسارت بی سابقه‌ای از خود نشان میدهد و گوئی بر شاه منت می‌نهد و میگوید .

هم از بخت فرخنده فرجام تست که تاریخ سعدی در ایام تست
و بدین ترتیب با بالا بردن مقام شاعر در احیاء شعر و زبان فارسی میکوشد،
بافت کلام بوستان بگونه‌ای است که دریافت معنی آن برای هر فارسی

زبانی حتی امروز آسان است و اگرچه در بوستان عده لغات تازی بیشتر از شاهنامه است ولی قسمت اعظم آنها لغاتی هستند که در چند قرن پیش از سعدی وارد زبان فارسی و جزء این زبان و مفهوم همگان شده‌اند. به فصاحت و ایجاز و سادگی این حکایت بوستان توجه فرمائید :

شترپیچه با مادر خویش گفت پس از رفتن آخر زمانی بخت
بگفت ار بدست منستی مهار ندیدی کسم بارکش در قطار
قضا گشتی آنجا که خواهد برد و گر ناخدا جامه برتن درد
مکن سعدیا دیده بردست کس که بخشنده پروردگار است و بس

سعدی با تحوالی نیز که در غزل ایجاد کرده بطور غیرمستقیم در احیاء و اشاعه زبان فارسی کوشیده است. توضیح چگونگی این تحول مجال بیشتری می‌خواهد در این جا همین قدر کافی است گفته شود که اگر غزلیهای سعدی سروده نمی‌شد زمینه غزلگوئی برای حافظ بآن کیفیت که غزل حافظ را بحد اعجاز رسانده فراهم نمی‌آمد. از سوی دیگر غزل‌های سعدی بیشتر از غزلیهای هر شاعر دیگری در موسیقی ایرانی راه یافت و سوار بر مزکب موسیقی شعرو زبان فارسی را به کوره دهها و چادرگاههای قبایل و طوایف ایرانی برد. بلکه از مرزهای ایران نیز گذشت و نه تنها در ماوراءالنهر شایع شد بلکه حتی در دریای چین ملاحان غزل سعدی را با آهنگ موسیقی می‌خواندند و همه این آثار از برکات روانی و دلنشینی غزلیهای سعدی بود.

بنابراینچه بطور فشرده گفته شد هیچ گوینده‌ای در ایران بعد از فردوسی باندازه سعدی در پیراستن شعر فارسی از تصنع و تکلف و در اشاعه زبان فارسی در پرتو این شعر، در داخل و خارج ایران خدمت نکرده است. اگر چه سخن از شاهنامه و بوستان است ولی اجازه بدهید برای اینکه توضیح نکته سوم کامل شود چند کلمه‌ای هم درباره گلستان شاهکار منشور سعدی ولو بعنوان معترضه بگویم.

ظهور گلستان هم با وجود مسجع بودن آن که نوعی تکلف است (ولی در مورد گلستان تکلفی شیرین و دلنشین) تحول و انقلاب و پیشرفتی در نثرنویسی موجز و روان پدید آورد که دامنه آن تا با امروز کشیده شده‌است.

برای توضیح این تحول لازم نیست به نمونه‌های متعدد نثرهای بی‌رمق و گاهی متکلف (مثل منشآت خاقانی) در قرون پیش از عصر سعدی مراجعه کنیم و کافی است کتابی بسیار ارزنده از حیث مطالب و دقت و فشردگی یعنی اخلاق ناصری از خواجه نصیرالدین طوسی معاصر سعدی را مطالعه کنیم در این کتاب خواجه نصیر بیش از حد ازوم به لغات عربی متوسل میشود و اغلب جمله‌بندیهای او هم طرز جمله‌بندی عربی را بخاطر می‌آورد .

میدانید که کتاب " تجزیة الامصار و تزحیة الاعصار " معروف به " تاریخ و صاف " بقلم همشیری سعدی عبداله بن فضل الله شیرازی حدود نیم قرن بعد از گلستان نوشته شده است . این کتاب درعین هنرنمایی نمودار کامل مطلق نویسی و بی‌سلیکی و پرگوئی و فضل‌فروشی در زبان فارسی است . من نیم آن را دارم که اگر کتاب گلستان چند سالی پیش از کتاب تاریخ و صاف تألیف نشده و مقبول خواص و عوام نیفتاده و کتاب درسی نشده بود شیوه نکوئیده تاریخ و صاف ممکن بود مکتبی ایجاد کند و صاحب قلمان به تقلید و پیروی از آن بپردازند. ولی خوشبختانه چون سعدی با نثر گلستان مصونیتی برای ذوق و قریحه متعلمان ایجاد کرد اثر تاریخ و صاف در نطفه خاموش شد و آن شیوه (جز در مواردی استثنائی مانند درّه نادره میرزا مهدیخان استرآبادی منشی نادرشاه) بکس دیگری سرایت نکرد و قائم مقام فراهانی در دوره بازگشت از شیوه سعدی در گلستان الهام گرفت و موحبات پدید آمدن نثر معاصر بتدریج فراهم آمد .

پس در مورد نثر هم می‌توانیم سعدی را زنده کننده نشر فارسی بشماریم .

اکنون پس از اشاره ب موارد تشابه بین شاهنامه و بوستان فهرست‌وار به بعضی از وجوه تمایز میان این دو شاهکار می‌پردازیم .

۲ - وجوه تمایز

اولین وجه تمایز که واضح است اختلاف موضوع و محتوای دو اثر است . شاهنامه اثری است حماسی با وحدت موضوع که از سرچشمه‌های ملیت ایران

در ادوار داستانی و تاریخی قبل از اسلام سیراب میشود . بوستان کتابی است در مباحث اخلاقی و حکمت عملی با تعدد موضوعات و در ده باب متفاوت که از آنها قبلاً نام بردم .

همچنانکه در عصر فردوسی اوضاع و احوال زمان نظم حماسه ملی را ایجاب میکرد در عهد سعدی نیز جای یک منظومه و مثنوی مردم پسند اخلاقی خالی بود . قبل و بعد از فردوسی و حماسه او و قبل از سعدی و حتی در زمان سعدی مثنویهای مهم متعدد در زمینههای مذهبی و عرفانی و عشقی و غیره سروده شده بود ولی یک منظومه دلنشین در موضوعات مختلف و متنوع اخلاقی که خواص و عوام را بکار آید وجود نداشت .

البته در شاهنامه هم جایجا به پند و اندرز و نکات اخلاقی برمیخوریم .

مثلاً بعنوان نمونه در این ابیات :

زمین گر گشاده کند راز خویش	نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود	برش پر زخون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش	پر از خوب رخ جیب پیراهنش

یا :

سخن چون برابر شود با خرد	روان سراینده رامشش برد
کسی را که اندیشه ناخوش بود	بدان ناخوشی رای او گش بود
همی خویشتن را چلیپا کند	به پیش خردمند رسوا کند

این قبیل اشعار در سراسر شاهنامه و در حاشیه حماسه پراکنده اند و غالباً در پایان یا آغاز داستانها گنجانده شده و جزئی جدانشدنی از واحدی مستقل نیستند .

دومین وجه تمایز بین شاهنامه و بوستان زبانی است که برای سرودن هر کدام از این دو اثر بکاررفته است . در بخش مربوط به وجوه اشتراک گفته شد که هر دو شاهکار بزبان زمان سروده شده اند با این فرق که زبان شاهنامه بحکم حماسه بودن آن زبانی است با صلابت و پرطنین و هیجان - انگیز ولی زبان بوستان بعلت تعلیمی بودن آن زبانی است نرم و گیرا و مهربان .

سومین وجه تمایز و اختلاف تفاوت حجم دو شاهکار است. شاهنامه بقول فردوسی شامل شست هزار بیت و یا بقول عده‌ای از محققان دارای پنجاه و چند هزار بیت است ولی بوستان بیشتر از ۴۰۴۶ بیت ندارد. این تفاوت بی‌دلیلی نیست. اغلب حماسه‌های بزرگ جهان از نوعی تفصیل برخوردارند. از این گذشته فردوسی از لحاظ امانت ادبی خود را تا حدی به نقل متون مفصل قدیم مقید میدانسته است. اما سعدی متوجه این نکته بوده که حکایات اخلاقی و اندرزها هر چه مختصر و مفید و موجز باشند بیشتر و آسانتر در دل مردم می‌نشینند.

چون بوستان شامل ده باب در موضوعات مختلف است سعدی با آن قدرت و سهولتی که در بیان داشت می‌توانست حجم بوستان را ده برابر کند ولی در این مقام عمداً به فشرده‌گویی که دشوارتر از طنباب است پرداخته و از این حیث نیز هنرنمایی شگفت‌انگیزی کرده است. بنابراین یکی از موجبات کمال در شاهنامه اطباب ناگزیر و در بوستان ایجاز ضروری بوده است.



اکنون که بررسی اجمالی ویژگی‌های شاهنامه و بوستان پایان میرسد با اعتدال از خاطرهٔ مقدس شیخ شیراز ناگزیریم بگویم که پای سعدی در یک‌جا از بوستان لغزیده زیرا از حدود نبوغ خود خارج شده و در قلمرو خاص فردوسی بجنگ او رفته و شکست خورده برگشته است. من یقین دارم که ذوق سلیم سعدی او را از این کار منع می‌کرده ولی واکنش احساساتی در برابر شماتت طاعنی زمام اختیار و خودداری را از دست او ربوده و خواه‌ناخواه روانهٔ این میدانش کرده است. قسمتی از مقدمهٔ این داستان را از زبان خود سعدی بشنوید:

شبی زیت فکرت همی سوختم	چراغ بلاغت بی‌فروختم
پراکنده گوئی حدیثم شنید	جز احسن گفتن طریقی ندید
هم از خبث نوعی در آن درج کرد	که ناچار فریاد خیزد ز درد
که فکرش بلیغ است و رایش بلند	در این شیوه زهد و ظلمات ویند
نه درخشت و گویال و گرز گران	که این شیوه ختم است بر دیگران ^۳
نداند که ما را سرچنگ نیست	وگرنه مجال سخن تنگ نیست

توانم که تیغ زبان در گشتم جهانی سخن را قلم در گشتم
بیا تا در این شیوه چالش کنیم سر خصم راستگ بالش کنیم

بشهادت این ابیات ناقده به سعدی میگوید که بوستان در زمینه اخلاقیات کتاب خوبی است و شاید با توجه باین که شاهنامه و بوستان هر دو در بحر متقارب سروده شده‌اند یادآوری میکند که از شعر رزمی در بوستان اثری نیست زیرا این شیوه بر فردوسی ختم شده است. سعدی از این کنایه نیش‌دار برآشفته میشود و میگوید اگر من بخواهم می‌توانم در حماسه‌سرای هم با فردوسی رقابت و برابری کنم.

سپس سعدی برای اثبات این مدعا دو حکایت رزمی می‌سازد یکی راجع به پهلوان اصفهانی و دیگری درباره جنگاور اردبیلی. متأسفانه هیچکدام از این دو حکایت خواه از نظر لحن و شیوه سخنگویی و خواه از لحاظ موضوع دارای جنبه حماسی نیستند و از حیث فصاحت و بلاغت حماسی‌بپای هیچکدام از داستانهای فردوسی نمیرسند. برای پی‌بردن باین مطلب حضار محترم می‌توانند به اول باب پنجم در رضا که این دو حکایت در آنجاست مراجعه فرمایند.

در حکایت اول پهلوان اصفهانی بجنگ مغولها (تاتارها) می‌رود و از هیبت آنها فرار میکند. در حکایت دوم هم پهلوان اردبیلی بدست دشمن اسیر میشود و هر دو پهلوان راه تسلیم و رضا پیش میگیرند و حال آنکه قهرمانان شاهنامه هنگامی هم که کشته یا اسیر میشوند با سرنوشت می‌جنگند. حتی در تأثرانگیزترین داستانهای شاهنامه یعنی داستان کشته شدن سهراب بدست رستم، سهراب هنگام مرگ در اندیشه رها ساختن هژیر از بنداست و با رستم وعده دیدار را در بهشت میدهد و می‌گوید:

چو برق آمدم رفتم اکنون چو باد به مینو مگر بینمت باز شاد

بگمان من نمی‌توان سعدی را بعلت این ادعا و آوردن این دو حکایت در بوستان بیرحمانه بباد ملامت گرفت زیرا اگرچه بشهادت بعضی اشارات موجود در آثارش شاهنامه را خوانده بوده ولی از تعریف و شرائط حماسه چنانکه در زمان ما و در ادبیات جدید جهان وجود دارد مانند نظامی و مانند معاصران

خود و حتی عده‌ای از آیندگان آگاهی نداشته و نمی‌توانسته است داشته‌باشد و ظاهراً چنان می‌پنداشته است هر شعری که در آن از شمشیر و خشت و کوپال و گرز سخن بماند به شاهنامه شبیه می‌شود .

از این نکته می‌توان نتیجه گرفت که هر نایب باید حدود نبوغ و قریحه خود را بشناسد و استعداد و سلیقه و سبک خاص خود را دنبال کرده در صد رقابت با نوابخ دیگر در قلمرو نبوغ آنها برنیاید .

هنوز در موضوع شاهنامه و بوستان گفتنی فراوان است و فرصت سخن محدود . ناچار از بیان مطالب متعدد دیگر خودداری و به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که شاهنامه و بوستان هر دو در نوع خود شاهکارند و فردوسی و سعدی هر دو در احیا و گسترش زبان فارسی کوشیده‌اند و بالاخره شاهنامه مایه تقویت ملیت ایران و بوستان موجب شکوفائی معرفت ایرانی شده است .

۳ - یک خاطره

در پایان این گفتار اشاره به خاطره‌ای را بی‌مورد نمی‌دانم .
شادروان علی‌اکبر دهخدا میگفت ادیب پیشاوری معتقد بود که در همه آثار سعدی اعم از نثر و نظم بوستان شاهکار بی‌نظیر است .

بگمان من نقل این عقیده " ادیب " از آن رو اهمیت دارد که خود وی هنگام نظم " قیصرنامه " (۴) بیشتر تحت تأثیر شاهنامه فردوسی و تا حدی اسکندرنامه نظامی بوده است . حماسی بودن قیصرنامه اثرپذیری طبع ادیب پیشاوری را از دو منظومه حماسی دیگر یعنی شاهنامه و اسکندرنامه توجیه میکند ولی این نکته قابل توجه است که " ادیب " سخن‌سنج و سخن‌شناس هنگام داوری درباره بوستان که منظومه حماسی نیست با کمال فراست ذهن خود را از علاقه‌ای که لاقلاً بحکم سرودن قیصرنامه به اسکندرنامه داشته دور نگاهداشته است .

اعتقاد " ادیب " به برتر بودن بوستان بر همه آثار دیگر سعدی نیز شاید از این رهگذر بوده است که سایر آثار سعدی از گلستان گرفته تا قصاید و غزل‌ها و قطعات و ترجیعات و رباعی‌ها و غیره کمابیش از حیث اهمیت

نظائری در ادبیات فارسی دارند و حتی بعضی از این نظائر با آثار مشابه سعدی از لحاظ ارزش ادبی پهلو میزنند. مثلاً اهمیت نثر تاریخ بیهقی کمتر از نثر گلستان یا علو مقام غزلیهای در دیوان شمس یا دیوان حافظ کمتر از مکانت غزلیهای برگزیده سعدی نیست. رباعیات خیام نیز بیقین بر رباعیات وی برتری دارد. ولی در ادبیات ایران هیچکدام از مثنویهای تعلیمی و اخلاقی از حیث تنوع مطالب و دلکشی و سادگی بیان و بقول ادبا خالی بودن از اطناب ممل و ایجاز مخل بهای بوستان نمی‌رسند.

(۱) یادآوری این نکته ضرورت دارد که اسکندرنامه را برخلاف شاهنامه نمیتوان حماسه یا اثر حماسی بمعنی اخص کلمه خواند. اگرچه نظامی در اوائل کتاب "شرفنامه" از اسکندرنامه منظومه خود را پی‌گیر و مکمل شاهنامه فردوسی می‌داند و تلویحاً برتر از آن می‌شمارد ولی گذشته از کمبودهای دیگر، اسکندرنامه فاقد یکی از جنبه‌های اساسی حماسه است. زیرا نه قومی است نه ملی و نه میهنی. حتی برعکس این معنی نظامی در آن منظومه از قول مشاوران اسکندر (داریشوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی) را که یکی از حریفان اسکندر است کین پرور و بیدادگر و اهریمنی "و رقیب او اسکندر را" دین پرور و دادگر و فرشته‌خو "می‌نامد.

درحقیقت قهرمان اصلی اسکندرنامه بیگانه‌ای است هم تاریخی و هم اساطیری که بر ایران تاخته و آن را مسخر کرده است. چنین کتابی را اگر بتوان به‌زحمت حماسه اسکندر نامید بهیچوجه نمیتوان حماسه‌ای قومی و میهنی در عرض شاهنامه خواند و تنها از حیث قالب شعر و لحن رزمی مختصر شباهتی با آن دارد.

شاید توان گفت که خود فردوسی هم سابقه ذهنی جامعی از شرایط اصلی و تعریف حماسه ملی، و طبعاً بمعنی امروزی نداشته است. ولی آنچه براساس روایات داستانی و باستانی (و گاهی تاریخی) قوم ایرانی سروده مصداق کامل حماسه ملی از آب درآمده است.

(۲) این نکته نیز بمناسبت مقام گفتنی است "بعضی از مضامین بگرخاقانی هنگامی که بدست حافظ می‌افتد زبان دلکش و افسونگر او آنها را با لطف و شیوایی و گیرائی خاصی می‌پروراند و بیان میکند و گاهی این مطلب بذهن خواننده و شنونده میرسد که گوئی خاقانی در کارگاه طبع زاینده خود مواد اولیه و خام را فراهم آورده تا در پالایشگاه ذوق حافظ تصفیه و به زیباترین شکلی عرضه شود.

(۳) پیداست که منظور سعدی از دیگران بالاخص فردوسی است.

(۴) من قیصرنامه ادیب پیشاوری را در حدود چهل سال پیش با عجله خوانده و از آن بعد آن کتاب را ندیده‌ام. از این رو آنچه در این جا درباره قیصرنامه می‌نویسم متکی بر تاثیری است که در آن زمان از این کتاب در ذهن من نقش بسته است.